تاملی بر مبانی و کارویژه‌های نظریه گفتمان

نویسنده : جلال حاجی زاده

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : تحلیل گفتمان از منظر، فوکو، لاکلاو و موف، فرکلاف، ون دایک

تاملی بر مبانی و کارویژه‌های نظریه گفتمان

عموماً در تجاوز مفهومی آشکار به پارادایم گفتمان!، آن را در معنای فهم متعارف (عامیانه) و انضمامی‌اش رواج داده‌اند. ما به‌طور روزمره بافته‌های کلامی و واژه‌های صوتی مبهمی نظیر گفتمان اصلاح‌طلبی، گفتمان اصول‌گرایی، گفتمان دموکراسی‌خواهی، گفتمان مطالبات‌محور، گفتمان حزبی، گفتمان مدرنیته، گفتمان پسامدرنیته و نظایر آن می‌شنویم. از طرفی غالباً در معنای همپرسه و یا دیالوگ استعمال می‌شود. لیکن خوانش انضمامی و دریافت تک‌سویانه از ایدئولوژی‌ها و مباحثات خاص مقولات تعمیم یافته غالب، به هیچ وجه با روح و کلیت مضمون گفتمان (در معنای صحیح و آکادمی خودش) همپوشانی نداشته و اصلاً موضوعیتی ندارند. وجه مشخصه اصلی اصطلاحات مبهم مذکور، بیان اندیشه‌ها، مفاهیم و مجموعه‌ای از نظریات متفرع است که اساساً "زبان"به مثابه مقوله‌ای بنیادین در گفتمان، در آن هیچ جایگاه و کاربردی ندارد؛ بعنوان مثال، گفتمان دموکراسی در چارچوب اشاره به مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، مضامین و مباحثات فلسفی که در این مفهوم، مضمر است بکار می‌رود؛ این درحالی‌ست که در این معنا هیچ خوانشی از شان و کاربرد زبان در آن نمود پیدا نمی‌کند. برساخت گفتمانی دموکراسی (و نه گفتمان دموکراسی) در چارچوب گفتمان سیاسی قابل فهم و کالبد شکافی است. به اجمال می‌توان اظهار داشت که گفتمان عبارت است از پیکربندی ساخت زبان در بافت. اگر بپذیریم که زبان محل اجماع جهان‌بینی‌ها، بافت تاریخی، قدرت و دیگر مولفه‌های اجتماعی ـ فرهنگی است، تحلیل انتقادی گفتمان (Critical Discourse Analysis) در پی آشکارسازی این روابط و به تعبیری گره‌گشایی از این بافته است. بستری همواره موجود که تنها روابط و گره‌های موجود در آن تغییر می‌کند. از این منظر شاید در بهترین قرائت تقلیل‌انگارانه از گفتمان، اصطلاحات فوق‌الذکر را بعنوان برساخت‌های گفتمانی بپذیریم. گفتمان‌ها را به شیوه‌ای درست می‌توان به گفتمان‌های سیاسی، علمی، رسانه‌ای، پزشکی، دینی و ... دسته‌بندی کرد. به هرجهت به نظر می‌رسد کاربست آن متضمن تامل و تعمق بیشتری باشد.

از یک منظر ناچار از پذیرش این امر هستیم که سیال بودن خصیصه بنیادی گفتمان است. به همین جهت جای انکار نیست که گفتمان، مفهومی چندوجهی و اساسا توسعه نیافته، مبهم و مناقشه برانگیز است. با چنین رویکردی، در این نوشتار، تلاش می‌شود تا ـ به قصد شناخت وآشنایی مقدماتی ـ مقوله

گفتمان و مبانی، موازین و آموزه‌های آن از چشم‌انداز متفکرین و اندیشه ورزان این حوزه، تشریح و بازشناخت گردد.

پیشگفتار

دانشواژه گفتمان (Discourse) که گاهی از آن با عناوین گفتار، سخن، کلام، گفته نیز یاد شده است، برای نخستین بار توسط زلیک هریس (۱۹۵۲) زبان‌شناس نامی، در مقاله‌ای با عنوان "تحلیل گفتمان" بکار برده شد. پس از آن کم‌کم انگاره گفتمان به حوزه‌هایی از علوم انسانی، نظیر علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه و روانشناسی اجتماعی، زبا ن‌شناسی نوین، ادبیات و... تسری یافت. متعاقب آن تعریف و تبیین نظریه گفتمان با ابهامات و اغتشاشات مفهومی فراوانی روبرو گردید. صرف نظر از ریشه‌های تاریخی این مفهوم که می‌توان آن را تا متون کلاسیک یونان دنبال کرد، تعریف جدید از آن، نزد اندیشمندان متعدد به مدلول‌های متنوعی رجوع می‌دهد؛ به‌طوری که هر یک از این افراد مفهوم خاص خود را در این واژه برجسته کرده و به آن پرداخته اند. گفتگو (Dialog) شرط مقدماتی هر گفتمان به شمار، می‌رود : هر نوع گفتار، کلام یا نوشتار، جریانی اجتماعی محسوب می‌شوند؛ به عبارت دیگر، دارای سرشت، ماهیت و ساختار اجتماعی هستند. گفتمان‌ها حسب مکان و زمان تفاوت می‌کنند. در هر کشور گفتمان‌های متفاوت وجود دارد، علاوه بر آن در داخل هر کشور نیز گفتمان‌ها با هم تفاوت دارند. گفتمان‌ها با توجه به انواع نهادها و زمینه‌های اجتماعی متفاوتی که در آنها شکل می‌گیرند و نیز با توجه به موقعیت، جایگاه و شان افراد و کارگزاران سخنگو، مولف و نویسنده و یا مخاطبین آنان فرق می‌کنند. بنابراین، زمینه و بستر گفتمان، جریانی همگن، واحد و یک دست نیست.می توان گفتمان را پدیده، مقوله یا جریانی اجتماعی دانست و به قولی : گفتمان، جریان و بستری است که دارای زمینه‌ای اجتماعی است. اظهارات و مطالب بیان شده، گزاره‌ها (Statements) و قضایای (Premises) مطرح شده، کلمات و عبارات مورد استفاده و معانی آنها جملگی بستگی به این نکته دارند که احکام و مطالب بیان شده، گزاره‌های ایجابی و سلبی، قضایای مفروض و... کی؟ کجا؟ چه‌گونه؟ توسط چه کسی؟ یا علیه چه چیزی یا چه کسی؟ با چه انگیزه و قصدی طرح و صورت‌بندی می‌گردند.

به اختصار می‌توان اظهار داشت که گفتمان، ساخت زبان در مراحلی بالاتر و فراتر از جمله و معانی واژه‌های آن را هدف قرار می‌دهد. حتی می‌توان

میان مفهوم لوگوس مورد توجه هراکلیتوس و گفتمان رابطه‌ای اینهمانی برقرار ساخت. پیوند میان زبان و فکر از دیرباز در اصطلاح حیوان ناطق تلخیص شده است. اگرچه تحلیل گفتمان (Discourse Analysis) در آغاز وامدار زبانی‌شناسی بود با این حال از آن عبور می‌کند و حوزه‌های متنوعی را در بر می‌گیرد. تحلیل گفتمان لزوما حوزه‌ای بینارشته‌ای و چندرشته‌ای است و کار تفسیر روابط پیچیده بین نوشتار، گفتار، شناخت اجتماعی، قدرت، جامعه و فرهنگ را بر عهده دارد. ون دایک غالباً این تعریف را از گفتمان مفروض داشته است که گفتمان هم ژانر خاصی از کاربرد زبان است و هم اینکه صورتی خاص از تعامل اجتماعی ، یا یک رویداد ارتباطی کامل در یک موقعیت اجتماعی است. فوکو در تعریف گفتمان‌ها به مثابه اعمال شیوه‌های کنش بشر گفتمان را عرصه‌ای می‌داند که در آن پراکندگی فاعل شناسا و گسست آن از خودش مشخص می‌شود.

یکی از مباحث حیاتی و ضروری در تحلیل گفتمانی انتقادی (CDA) درک ماهیت قدرت اجتماعی و باز تولید سلطه‌گری آن است. ون دایک نیز بر مواضع صریح و روشن تحلیلگران گفتمان و اعمال غرایض خود در نقد گفتمانی سلطه و ایجاد نابرابری اجتماعی تاکید دارد.

به‌طورکلی در مطالعات گفتمان‌کاوی پنج رهیافت را می‌توان بازشناسی کرد :

ـ رهیافتی که معطوف به خود گفتمان، یعنی ساختارهای متن (Text) و گفتار (Talk) است.

ـ رهیافتی که معطوف به مطالعه گفتمان و ارتباطات به منزله شناخت می‌باشد.

ـ رهیافت معطوف به بازتولید سلطه، قدرت و مشروعیت‌دهی به آن در بافت اجتماعی ـ تاریخی.

ـ رهیافت معطوف به مطالعه ساختار اجتماعی و فرهنگی (زمینه گفتمان).

ـ رهیافت ترکیبی معطوف به بازتولید استیلا (Hegemony) و قدرت در بافت سیاسی ـ اجتماعی.

بنا به رویکردهای فوق می‌توان به اندیشمندان و متفکران پیشتاز در قلمرو تحلیل گفتمان مانند فرکلاف، ون دایک، هوارث، وداک، هال، فوکو، دریدا،

شنتال موف و ارنستو لاکلائو و ... اشاره داشت که جملگی از بنیانگذاران و صاحب‌نظران شاخص این عرصه می‌باشند.

شکل‌گیری نظریه گفتمان و تحول مفهومی آن

نگاهی تاریخی به نظریه "گفتمان" بیانگر آن است که این نظریه اساساً در زبان‌شناسی متولد شد و تاکنون مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است. اگرچه زبان‌شناسی مدت‌ها از تحلیل گفتمان غافل مانده بود، اما در سال ۱۹۵۲ زلیگ هریس، زبان‌شناس ساختگرای آمریکایی، بررسی واحدهای بزرگ‌تر از "جمله" را در کانون توجه زبان‌شناسی قرار داد و آن را "تحلیل گفتمان" نامید. در تحلیل گفتمان ساختگرا، گفتمان به مثابه زبان، بزرگ‌تر از "جمله" تعریف می‌شود. با گسترش نقش‌گرایی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، عده‌ای از زبان‌شناسان مفهوم "بافت" را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و گفتمان را به مثابه زبان به هنگام کاربرد در نظر گرفتند. این نوع از تحلیل گفتمان را می‌توان "تحلیل گفتمان نقشگرا" نامید. منظور از "بافت" در تحلیل گفتمان نقشگرا، شرایط زمانی و مکانی محدودی است که زبان در آن به کار می‌رود. نقطه ضعف نگرش مزبور این است که بافت مورد نظر بسیار محدود و محلی است. از این‌رو، فاولر، هاج، کرس و ترو در قالب زبان‌شناسی انتقادی، قدرت و ایدئولوژی را نیز وارد جریان غالب تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کردند.

زبان‌شناسی انتقادی در دهه ۸۰ و ۹۰ رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و به "تحلیل گفتمان انتقادی" معروف شد. ون دایک، وداک، و فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی هستند. بدین‌سان، سیر تحول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را می‌توان در قالب "تحلیل گفتمان ساختگرا"، "تحلیل گفتمان نقشگرا" و "تحلیل گفتمان انتقادی" خلاصه کرد. اگرچه در "تحلیل گفتمان انتقادی"، مفهوم گفتمان بسیار بزرگ‌تر از دو رویکرد دیگر است، ولی وجهِ مشترک همه آنها این است که در آنها "زبان" موسع‌تر از "گفتمان" است.

به هر جهت سوسور زبان‌شناس سوئیسی با طرح ساختارهای زبانی، اولین قدم‌ها را در ایجاد نظریه گفتمان برداشته است. هرچند مدت‌ها طول کشید تا نظریه ساختارگرایی زبانی وی برای فهم و توضیح فرایندهای اجتماعی به کار آید. سوسور زبان را یک نظام از اصطلاحات مرتبط بدون ارجاع به زمان در نظر می‌گرفت. زبان به مثابه نظام نشانه‌ها شامل قواعد ضروری است که سخنور اگر می‌خواهد با دیگران ارتباط معناداری پیدا کند باید به آن وفادار

بماند. در اینجا ساخت ثابت زبان مد نظر سوسور است که بعنوان شبکه‌ای از نشانه‌ها که هر یک به دیگری معنا می‌دهند در نظر گرفته می‌شود. زبان به این معنا با گفتار متفاوت می‌شود. گفتار عمل فردی و زبان امری اجتماعی است. سوسور با تمایز زبان و سخن امر اجتماعی را از امر فردی متمایز می‌کند.

از دیدگاه سوسور، عنصر اصلی زبان نشانه‌ها هستند. نشانه‌ها دال و مدلول را به هم مرتبط می‌کنند. هیچ ارتباط ضروری و طبیعی حتی وضعی نیز بین نشانه‌ها و مدلول وجود ندارد. به عبارت دیگر نشانه‌ها خصلتی خودسرانه و اتفاقی دارند و رابطه دال و مدلول تنها در درون یک نظام معنایی خاص برقرار می‌شود و نه براساس واقعیت بیرونی یا قواعد منطقی. هویت هر نشانه یا دال در زبان نه با ارجاع به جهان اشیا در خارج بلکه در تمایز با نشانه‌های دیگر تثبیت می‌گردد. بنابراین نشانه‌ها هویتی ارتباطی دارند و در تمایزات با دیگر نشانه‌ها در درون یک نظام معنایی معنا می‌یابند. به‌طور مثال، مفهوم پدر در تمایز با مادر، برادر، خواهر و مانند آن درک می‌شود. وی زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که هر نشانه، هویت و ارزش خود را در ارتباط با دیگری و در چارچوب یک نظام قواعد کسب می‌کند.

وی بر نشانه‌ها و ساختارهای معینی تاکید می‌کرد که اعمال اجتماعی در درون آنها شکل می‌گرفتند. ساختارگرایی همچنین بخشی از متفکران مارکسیست را مجذوب خود کرد وآنها را به تحلیل ساختارهای کلان اجتماعی برانگیخت. آلتوسر متفکر مارکسیست فرانسوی مهمترین نظریه‌پردازی است که بر نظریه‌های گفتمان به خصوص در فهم از سوژه تاثیر گذاشته است. وی سوژه را مقهور ساختارهای ایدئولوژیک می‌دید و استقلال و آزادی عمل را برای آن به رسمیت نمی‌شناخت. بنا به ایستار او ایدئولوژی، فرد را در موقعیت‌های خاص قرار می‌دهد واعمال خاصی ناشی از این موقعیت از فرد انتظار می‌رود.

شیفرین و استابز با تکیه بر گسترهٔ فراجمله‌ای تحیل گفتمان آن را چنین تعریف می‌کنند، تحلیل گفتمان می‌کوشد تا نظام و آرایش فراجمله‌ای عناصر زبانی را مورد مطالعه قراردهد، بنابراین واحدهای زبانی نظیر تبادلات مکالمه‌ای یا متون نوشتاری را مورد بررسی قرار می‌دهد. بر این اساس تحلیل گفتمان با کاربرد زبان در زمینه‌های اجتماعی بویژه با تعاملات یا مکالمات بین گویندگان سروکار دارد.

یورگن هابرماس با تکیه بر نقش زبان در کنش مفاهمه‌ای و عاری از هرگونه سلطه و اجبار بر آن است که گفتمان استدلالی است که در "وضعیت

آرمانی گفتار و سخن" پیش می‌آید.

گفتمان عمل گفته(utterance) یا کنش در مقابل محصول گفته یا متن (text) که بازنمای ساخت صوری گفتمان است، می‌باشد. در این معنا، تاکید و امعان نظر خاصی بر مقوله زبان شده است. عموماً فلاسفه میان گفتار و عمل تمایز قایل شده‌اند؛ آنان بر این امر تاکید ورزیده‌اند که سخن گفتن پیرامون عملی متفاوت از انجام دادن خود عمل است. براساس نظر ویتگنشتاین متاخر معنی یک واژه در عمل همان استعمال آن است. این نظر گاهی "نظریه استعمال" خوانده شده ولی این تعبیر گمراه کننده است. ویتگنشتاین موضوع جدیدی به نام استعمال برای توضیح نحوه معنابخشی کلمات معرفی نمی‌کند زیرا استعمال در خود ادات پرسش؛ یعنی کلماتی که در حالات و وضعیت‌های واقعی انسانی استعمال می‌شوند، دارای معنایی از پیش‌فرض شده است. فقط نظر او این بود که معنی یک واژه چیزی بیش از استعمال آن نیست.

لیکن ج.ال.آستین فیلسوف زبان‌شناس انگلیسی این معادله را به هم ریخته است. مطابق ایستار شناخت‌شناسی وی "کلمه خود فی نفسه کنش است". از همین ناحیه است که نظریه گفتارکنش پدیدار گشته است. آستین بر این مدعا بود که گفته همچون دیگر کنش‌ها و اعمال انسانی اساسا رویدادی عملی است. گفتارها در آن واحد واجد سه کارویژه هستند :

الف) کنش بیان (locution)؛

ب) کنش انجام (illocution)

ج) کنش تاثیر(perlocution).

این دسته‌بندی تاثیر عمده‌ای بر حوزه گفتمان گذاشته است. غالبا در گفتمان‌شناسی سنتی و رایج (mainstream discourse) توصیف و تفسیر کلام در بافتی مشخص ـ که گفته در آن بستر واقع شده است ـ یعنی بافت موقعیتی (context of situation) مدنظر بوده است. اما، از جهتی فهم دقیق کلام

ممکن است گستره‌های وسیع‌تری را در بر بگیرد. یکی از این حیطه‌ها بافت فرهنگی (context of culture) به شمار می‌رود. از این زاویه دید است که وارد حوزه گفتمان انتقادی می‌شویم. تحلیل گفتمانی انتقادی مطالعه نحوه کاربست غیر مشروع قدرت جمعی، سلطه و عدم مساوات (که از طریق نوشتار و گفتار در بافت اجتماعی ـ سیاسی خاصی صورت می‌پذیرد) است. از این منظر، گفتمان‌کاوان انتقادی درصدد هستند تا سازوکار عدم مساوات اجتماعی نهفته در لایه‌های زیرین گفتمان را کشف و افشا نمایند؛ و نهایتاً ایستادگی لازم از طریق گفتمان مناسب را ایجاد نمایند.

میشل فوکو گفتمان را بعنوان مجموعه‌ای از گزاره‌ها و احکام متعلق به شاکله‌های گفتمانی (Discoursive formation) مشترک تعریف می‌کند، که نه تنها حوزهٔ اجتماع بلکه کل رژیم‌های حقیقت (Regimes of truth) را فرا می‌گیرد. به زعم وی گفتمان‌ها کنش‌هایی هستند که به‌طور نظام‌مند موضوعاتی را شکل می‌دهند که از یک طرف خود سخن می‌گویند و از طرف دیگر در فرایند سازندگی آن دخالت خود را پنهان می‌سازند. وی می‌نویسد : "گفتمان قدرت را تولید می‌کند؛ آن را گسترش داده و تقویت می‌کند؛ و درعین‌حال ریشه آن را می‌خشکاند و زمینه خنثی کردن آن را [نیز] ایجاد می‌کند." بدین تعبیر در بستر تبارشناسی فوکو هر نوع گفتمانی به گونه‌ای ژرف گرفتار ساختار اجتماعی برساخته از قدرت است.

تحلیل گفتمانی

تحلیل گفتمان از نظر روش‌شناسی دارای ویژگی‌ها و خصوصیاتی است که این روش را از دیگر روش‌های علوم اجتماعی متمایز می‌کند. به‌طور مثال در بسیاری از نظریه‌های گفتمانی، گسست گفتمان‌ها مفروض تلقی می‌شود، درحالی‌که پیش‌فرض نظریه‌های تاریخی (همانند فلسفه هگل) تداوم و عدم گسست اندیشه‌هاست. مهم‌ترین اصول و ویژگی‌های تحلیل گفتمان عبارتند از

نفی موضوع استعلایی در اندیشه، نفی کلان ـ روایت‌هایی نظیر توسعه و ترقی، نفی سوژه خودمختار، نفی وحدت و قطعیت، تاکید بر خصلت تاریخی عقل و معرفت، عدم وحدت خرد، تعیین‌کنندگی گفتمان‌ها، کشیده شدن پرده زبان بر واقعیت، زبانی و نسبی بودن عقل، عدالت و حقیقت، وحدت ظاهری پدیده‌ها و ایجاد هویت با غیریت‌سازی، نفی قطعیت‌های اخلاقی، تکثر در حوزه‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و گفتمانی دیدن پدیده‌ها، عدم امکان بازنمایی

ناب جهان و واقعیت اجتماعی، تاکید بر وجود مفروضات پیشینی در تحقیقات علمی و نفی ادعای اثبات‌گرایان مبنی بر بی‌طرفی علوم، نفی ارزش‌های جهانشمول، گفتمانی دیدن همه پدیده‌ها و نفی بنیاد و ذات ثابت، زمانی و مکانی بودن هر گفتمان و تاریخ‌مندی آن، رابطه دوسویه متن و زمینه، کاربست ایدئولوژیک گفتمان‌ها، نسبیت معانی و تثبیت موقت در هر گفتمان، بی‌اثر کردن تاریخ عقاید، نفی سوژه خود مختار و علت غایی، تابعیت معرفت نسبت به قواعد گفتمانی، بی‌بنیادی متافیزیک، اختیاری بودن رابطه دال و مدلول، تشکیل هویت‌های متمایز، نفی اوصاف ذاتی بشر به شیوه عقل‌گرایی دکارتی، نفی حقیقت‌محوری، شکل گرفتن گفتمان در روابط قدرت، نفی نظریه بازتاب در معرفت‌شناسی، نفی تمایزهای به ظاهر بنیادی در اندیشه، انکار ادعای دستیابی به حقیقت و نظریه فرا ـ واقعیت‌ها.

ادعای تحلیل گفتمان آن است که تحلیلگر در بررسی و ارزیابی یک متن از خود فراتر می‌رود و وارد بافت یا زمینه متن می‌شود.یعنی از یکسو به روابط درون متن و از سوی دیگر به بافت‌های موقعیتی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پردازد. بافت نیز نقشی بنیادین در توصیف و تبیین متن و گفتگو ایفا می‌کند. هرچند ویژگی‌های بافتی نه تنها گفتمان را تحت تاثیر قرار می‌دهند، بلکه گفتمان هم می‌تواند مشخصه‌های بافتی را تعیین کند یا آنها را تغییر دهد. در کل به محض آنکه ما رویکرد بافتی نسبت به گفتمان را جدی‌تر تلقی کنیم، در واقع بسیاری از جنبه‌های جامعه و فرهنگ را در تجزیه و تحلیل خود دخالت می‌دهیم.

ون دایک ضمن تاکید بر ابهام و پیچیدگی مضمون گفتمان، سه بعد اصلی آن را در فهم اولیه گفتمان سودمند می‌داند :

الف) کاربرد زبان

ب) برقراری ارتباط میان باورها (شناخت)

ج) تعامل در موقعیت‌های اجتماعی.

از این نقطه نظر مطالعه گفتمان عبارت است از از توصیفی منسجم از این سه بعد.

تحلیل گفتمانی دارای نحله‌های گوناگونی است به شکلی که استفاده از هر یک از آنها بعنوان روش علوم اجتماعی نتایجی نسبتا متمایز به همراه خواهد داشت. نظریه‌های گفتمان برگرفته از نظریه‌های سوسور در زبانشناسی است. سپس در دیرینه‌شناسی فوکو با معرفت‌شناسی پیوند یافت. فوکو در تبارشناسی به جستجوی رابطه قدرت/دانش و پیوند گفتمان‌ها و قدرت برآمد. لاکلا و موف ضمن استفاده از مفهوم فوکویی قدرت و نظریات زبان‌شناسی سوسور و پساساختارگرایی دریدا و با نقد سنت مارکسیستی، این نظریه را در حوزه علوم سیاسی بسط دادند. بدین‌ترتیب نظریه گفتمان در نزد این دو اندیشمند با سیاست و اجتماع پیوند خورد. نورمن فرکلاف نیز با تحلیل زبان‌شناسانه متون و بررسی رابطه آنها با واقعیت و قدرت توانست گرایشی بینابینی در نظریه‌های گفتمان ایجاد کند. صاحب‌نظران در تحلیل انتقادی گفتمان به مانند بارت معتقدند افراد "هم ارباب زبان و هم برده آنند" و این یعنی مطرح کردن مفهوم کنشگر (agent) در این مفاهیم. CDA سعی در دستیابی به نظریه‌ای متعادل دارد. تعادل میان این دو پیش نهاده : "زبان ساخته شده است" و "زبان سازنده است" .به بیانی دیگر نزد ایشان کنش گفتمانی پویا مطرح می‌شود، که در دیالکتیکی سیال هم تولیدشدگی و هم تولیدکنندگی گفتمان را پوشش دهد. بنا بر نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، این"گفتمان" است که تنها و تنها به وجود آورنده جهان اجتماعی است، حال آنکه نزد فرکلاف زبان تنها یکی از اشکال کنش اجتماعی است.

نظریه گفتمان از منظر دریدا و فوکو

ژاک دریدا با تاکید بر ضعف‌های نظریه سوسور و ساختارگرایی، پساساختارگرایی را مطرح کرد. شالوده‌شکنی مهمترین مفهومی است که دریدا مطرح می‌کند.این مفهوم به معنای جستجوی نهادها و بنیادها و ساختارشکنی سنت وکشف عناصر سازنده آن است. دریدا با شالوده‌شکنی تفکر خودبنیاد و استعلایی، تقابل‌های دوقطبی و تمایزات دوگانه (گفتار و نوشتار؛ شرق و غرب و ...) در اندیشه غربی را از این منظر بررسی می‌کند و بدین‌ترتیب مقولات ضروری و پیشینی موجود در تاریخ فلسفه غرب را منظومه‌ای از گزینش‌های صرفا امکانی و اختیاری قلمداد می‌نماید. شالوده‌شکنی نشان می‌دهدکه چگونه

گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب‌پذیرند و موجودیت و هویت خود را مدیون غیریت و تقابل با دیگری هستند.

دریدا همچون سایر تمایزات دوگانه در اندیشه غربی، تمایز گفتار و نوشتار را مردود می‌شمارد. به نظر وی این تمایزات یک درون و ذات و ماهیت برتر را در مقابل یک بیرون اخراج شده و طرد شده که عرضی و امکانی است شناسایی می‌کنند. به اعتقاد دریدا اگر مفاهیم هویت و معنای خود را مدیون "غیر" هستند، غیر، جزئی از هویت آنها تلقی می‌شود. وی برای توضیح روند تثبیت معنا از واژه differance استفاده می‌کند. این واژه از دو کلمه differ به معنای تمایز و defer به معنای تعویق انداختن ساخته شده است و اشاره به این نکته دارد که تثبیت یک معنا با تمایز از دیگران و نیز به تعویق انداختن احتمالات و معانی جایگزین صورت می‌گیرد. زمانی که یک معنا برای یک نشانه تثبیت شد معانی دیگری که این واژه می‌توانست داشته باشد به تعویق می‌افتند. این مفهوم همچنین به تاریخی بودن و امکانی بودن شکل‌گیری هویت‌ها اشاره دارد. نزد دریدا، گفتمان‌ها نظام‌های زبانی ناتمامی هستند که توسط نمایش یا بازی تمایزات تولید می‌شوند، و نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفا می‌کنند و تجربه ما از جهان را سامان می‌دهند. بر این اساس، تثبیت کامل معنا و رسیدن به یک نظام بسته گفتمانی امکان‌پذیر نیست.

نکته دیگری که دریدا مطرح می‌کند لزوم وجود یک بیرون سازنده است. هر ساختار گفتمانی برای ایجاد خود نیازمند یک "غیر" است. این "غیر" اگرچه در شکل‌گیری ساختار نقش اصلی را ایفا می‌کند ولی خود می‌تواند در ساختار تاثیر بگذارد و آن را متحول نماید. در نظریه گفتمان دریدا، مفهوم سوژه انسانی رنگ می‌بازد. انسان در درون و محدوده ساختارهای موجود و از جمله زبان عمل می‌کند. در واقع، این انسان نیست که زبان را می‌سازد و آن را برای فهم جهان به کار می‌گیرد، بلکه این زبان است که فهم انسان را صورت‌بندی می‌کند.

اندیشمند دیگری که تحولی اساسی در مفهوم گفتمان بوجود آورد میشل فوکو است. وی در روش‌شناسی خود به ترتیب سه دوره را گذراند : روش گفتمان و دیرینه‌شناسی (۱۹۵۴ ـ ۱۹۶۹)، برقراری رابطه عقیده و عمل با رگه‌های تبارشناسی (۱۹۷۰ ـ ۱۹۷۵) و بالاخره استفاده از روش تبارشناسی بالاخص در شکل‌گیری مفهوم "خود" و جنسیت (۱۹۷۷ ـ ۱۹۸۴). گفتمان مجموع گزاره‌های به هم پیوسته است، و چون گزاره‌ها مادی هستند، بنابراین

با شرایط و زمینه تاریخی و زمانی گره خورده‌اند. حکم عنصر اصلی تشکیل دهنده هر گفتمان است، و چون شکل زبان‌شناسانه ندارد از نوع نشانه محسوب نمی‌شود، بلکه نوعی کنش کلامی است. مهمترین ویژگی‌های کنش کلامی عبارت است از :

الف) شرط صدق و کذب را همراه خودشان دارند و بنابراین نیاز به صدق در زمینه خاص ندارند،

ب) درجه تکثیرشان در سطح جامعه زیاد است و به زودی بین افراد و آحاد جامعه منتشر می‌شوند،

ج) پیامدهای اجتماعی جدی دارند، چرا که از سازوکارهای حذف و طرد برخوردار می‌باشند.

از دیدگاه فوکو "صورت‌بندی‌های گفتمانی" به مجموعه ایده‌ها و مفاهیمی که مدعی تولید دانش در مورد جهان هستند، اشاره دارد. فوکو در دیرینه‌شناسی دانش، از یکسو گفتمان را نظام‌های خودمختاری از قواعد می‌داند که مفاهیم، ابژه‌ها و سوژه‌ها و استراتژی‌ها را شکل می‌دهند و جریان تولید گزاره‌های علمی را هدایت می‌کنند، و از سوی دیگر وی گفتمان‌ها را عناصر تاکتیکی یا بلوک‌هایی می‌بیند که در حوزه روابط قدرت عمل می‌کنند. از این منظر گفتمان‌ها ابزارهایی هستند برای نیروهای مختلف در جهت پیشبرد منافع و پروژه‌های خود که درعین‌حال نقاط مقاومتی را برای گسترش استراتژی‌های مخالف پدید می‌آورند.

فوکو در دیرینه‌شناسی درصدد توضیح قواعد صورت‌بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهند و در آثار بعدی‌اش با تبارشناسی می‌کوشد ظهور تاریخی صورت‌بندی‌های گفتمانی را با جستجوی ارتباط با قدرت و سلطه بررسی کند. در اینجا وی می‌کوشد تا گزارش‌های انسان‌محور از گفتمان را طرد کند، زیرا به نظر فوکو این‌ها یک سوژه بنیانگذار را بعنوان منشا گفتمان مطرح می‌کنند که عامل تداوم و هویت آن نیز محسوب می‌شود. همچنین به نظر فوکو پیچیدگی گفتمان مانع از آن است که آن را به حوزه خاصی چون عوامل مادی (به‌طور مثال در مارکسیسم) تقلیل داد.

فوکو در آثار متاخر خود به تبارشناسی روی آورد. در تبارشناسی وی عمدتا به رابطه قدرت و حقیقت می‌پردازد. حقیقت به نظر فوکو با منطق قدرت و

سلطه مرتبط می‌شود. تبارشناسی دلمشغول مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و از این طریق فوکو می‌کوشد به نقد جامعه معاصر بپردازد و مشکلات آن را توضیح دهد. فوکو همچنین می‌کوشد تا گزینه‌هایی را که در فرایندهای قدرت طرد شده‌اند یادآوری کند و خصلت قدرت‌محور گفتمان‌های حاکم را بسط دهد. گفتمان و ذهنیت مسلط تنها آن چیزی نیست که قدرت برای استفاده خود به وجود می‌آورد بلکه خود قدرت است. قدرت چیزی جز برخورداری از ذهنیت و گفتمان مسلط نیست در "گفتمان به گواهی مدام تاریخ.... آن چیزی است که مبارزه برای آن یا از طریق آن صورت می‌گیرد؛ یعنی عملاً قدرتی است که هر کس درصدد به چنگ آوردن است." ذهنیت یا سوژگی (subjectivity) در اصطلاح پست‌مدرنیست‌ها، هم فاعلیت شناخت و هم سوژه‌ها و موضوعات شناخت را در بر می‌گیرد. سوژه شناخت، ذهن شناسنده را شکل می‌دهد و ذهن شناسنده تعیین‌کننده موضوع شناخت است. اصل اساسی اندیشه مدرن یعنی جدایی ذهن و عین و توانایی ذهن برای شناخت حقیقت عین منتفی است .

فوکو ذهنیت مسلط و محدودیت‌ها و کنارگذاری‌ها را به زندان تعبیر می‌کند. زندانی که میله‌های آن را مفاهیم و معانی و منع‌ها تشکیل می‌دهد. وی شهرهای مدرن را حبس ـ بنیاد نام می‌نهد. شهرهای مدرن شهرهایی هستند که اساس آنها مانند زندان است و شهروندان خود را به گونه‌ای جدید و مدرن محبوس می‌کنند.

به نظر فوکو سامانه‌های گفتمانی پراکنده‌اند و واضح و منسجم نیستند. همچنین فوکو درصدد تبیین قواعد هدایت کننده تولید گزاره‌های گفتمانی برمی‌آید و توضیح می‌دهد که چگونه این قواعد صورت‌بندی، اشیا، شیوه‌های سخن، مفاهیم و استراتژی‌های یک گفتمان را ساخت‌مند می‌کنند. بنابراین گفتمان‌ها اشیا را صورت‌بندی و تعیین می‌کنند، و نه بالعکس. در اینجا فوکو در مقابل رئالیست‌ها و پوزیتیویست‌هایی قرار می‌گیرد که واقعیت از پیش موجود را فرض می‌گیرند. ابژه‌ها در نظریه فوکو در درون گفتمان و در طی فرآیندهایی خاص، شکل می‌گیرند. در طی فرآیندهای تولید گفتمان، برخی از آنها، ممنوع یا سرکوب و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند و در طی فرآیندی که "اراده معطوف به حقیقت" نامیده می‌شود، گفتمان‌های درست بر غلط ترجیح داده می‌شوند.

میشل فوکو متفکر و فیلسوف برجسته فرانسوی در دهه ۱۹۶۰ برای اولین بار نظریه تحلیل گفتمان را وارد حوزه فلسفه سیاسی کرد که بسیار متفاوت از نگرش‌های رایج در زبان‌شناسی بود. فوکو در تعریف گفتمان می‌گوید : ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم....گفتمان متشکل از تعدادی محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد.

شان مقوله زبان در گفتمان فوکو

میشل فوکو در سنت فکری‌ای سخن می‌راند که اولین و مهم‌ترین دشمن آن سوژه یا دریافت غربی از سوژه بود. وی با معرفی "گفتمان" به جهان فکری امروز موجد مشاجره‌های بسیاری در ارتباط زبان، تفکر و قدرت شد. فوکو خود با رویکردی نقادانه اظهار می‌داشت که زبان از طریق سوژه سخن می‌راند و نه برعکس ـ آنطور که تا به امروز فکر کرده‌ایم. ما خواسته یا ناخواسته محاط زبانیم، آن را به کار بسته‌ایم و وی از طریق ما سخن گفته است. به تقریب می‌توان شاه بیت تفکر فوکو را چنین تعبیر نمود که این صورت‌ها هستند که معنا را و معنای جهان اجتماعی افراد را شکل می‌دهند. صورت‌های واجد معنا و توزیع کننده قدرت پشت آن.

میشل فوکو رژیم‌های دانش را که برآمده از قدرت‌های خاصی هستند سد راه رویت حقیقت و ارتباط حقیقی دانسته و از این‌رو خود را نه به شناسایی حقیقت نهفته در پس زبان بلکه به شناسایی پاره‌های برخورد زبان و، بلکه، با سوژه مشغول می‌دارد. نزد وی سوژه (عالم‌نما) اکنون در حال دست‌وپا زدن در کام صورت‌های مختلف (یا همان گفتمان‌های مختلف) است. فوکو در نهایت، دانش و قدرت را همزاد یکدیگر شمرده و بدین‌ترتیب قدرت را چون گذشته سرکوبگر معرفی نمی‌کند بلکه لبخندهای آن را (که به تعبیری گفتمان‌های آن است) و امکان‌زایی‌اش را مطرح می‌نماید. مختصر اینکه بکار بستن زبان به تولید و بازتولید دانش و سپس قدرت نهفته در پس پشت آن دانش می‌انجامد. این دقیقا همان مسیری است که طی آن سوژه گیج می‌شود، از سویی به سویی دیگر پرتاب می‌شود و به تعبیر فوکو بی‌مرکز (Decentralized) می‌شود. در واقع سوژه اسباب می‌شود، رسانه می‌شود. این نگاه در تفکر کسان دیگری از جمله مارکسیست‌ها نیز دنبال شده است، با این تفاوت که مارکسیست‌هایی همچون لویی آلتوسر در پس تمام ایدئولوژی‌هایی که نقاب

بر حقیقت می‌زنند، باز امید دستیابی به حقیقت را دارند، همچنین نگاه‌شان دو قطبی است، یعنی یک گروه حاکم و یک گروه برده، حال آنکه نگاه فوکو از نسبت دادن قدرت و دانش تنها به گروه حاکم پرهیز می‌کند.

دیدگاه لاکلائو و شنتال موف پیرامون نظریه گفتمان

بعد از فوکو، ارنستو لاکلا و شنتال موف که به سنت فکری مارکسیستی تعلق دارند درکتاب "هژمونی و راهبرد سوسیالیستی به سوی سیاست رادیکال دموکراسی" (۱۹۸۵) همین نظریه فوکو را با وام گرفتن یکسری مفاهیم ازگرامشی، آلتوسر، دریدا، لاکان و سوسور بسط دادند. لاکلا و موف از طریق بازخوانی نظریه‌های این متفکران، نظریه گفتمانی خود را شکل دادند. بصورت عینی‌تر، نظریه لاکلائو و شنتال موف ریشه در دو سنت نظری مارکسیسم آلتوسری(مارکسیسم ساختارگرا) و زبان‌شناسی سوسور دارد. درحالی‌که مارکسیسم مبنای اندیشه در امر اجتماعی را برای این نظریه فراهم می‌آورد، زبانشناسی ساخت‌گرای سوسور نظریه معنایی مورد نیاز این دیدگاه را فراهم می‌کند. در گفتمان لاکلائو و موفه آمیخته شدن دو نظریه بالا، موجب پیدایش نظریه پساساختارگرایان‌های می‌شود که براساس آن همه حوزه‌های اجتماع به مثابه شبکه‌ای از فرایندهای متفاوت دریافت می‌شود که به تولید معنا می‌انجامد. بنابراین تحلیل گفتمان در علوم اجتماعی در قالب دو نظریه مشیل فوکو و لاکلاو و موف ادامه یافته است. ارنستو لاکلا و همسر وی، شنتال موف، با استفاده از نظریه فوکو نظریه گفتمانی را به همه امور اجتماعی و سیاسی گسترش می‌دهند و می‌کوشند با استفاده از این نظریه جامعه معاصر را تحلیل و بازنگری کنند. در این دیدگاه امور اجتماعی و سیاسی و به‌طورکلی جهان واقعیت تنها در درون ساخت‌های گفتمانی قابل فهمند و گفتمان‌ها به فهم ما از جهان شکل می‌دهند. آنها نظریه گفتمانی خود را ابتدا در کتاب فوق‌الذکر ارائه کردند. این کتاب می‌کوشد تا از طریق بازخوانی و ساختارشکنی نظریه‌های متفکرانی چون مارکس، گرامشی، آلتوسر، فوکو، دریدا، لاکان و سوسور راهبردی جدید برای چپ بحران زده اروپا فراهم نماید. به نظر لاکلائو و موفه، چپ نباید در مقابل سرمایه‌داری و نولیبرالیسم موضع انفعالی به خود بگیرد و آرمان‌های خود را فراموش کند و از سوی دیگر اصرار بر مارکسیسم در شکل کلاسیک و یا حتی نظریات اخیر مارکسیستی نمی‌تواند راه مناسبی برای چپ تلقی شود.

آنها با استفاده از روش گفتمانی برای تبیین جامعه معاصر استراتژی رادیکال دموکراسی را بعنوان راهبردی مطمئن برای احزاب و متفکرین چپ در دنیای معاصر ارائه می‌کنند. رادیکال دموکراسی به دنبال نفی و طرد ارزش‌های لیبرال ـ دموکراسی همچون آزادی و برابری نیست بلکه درصدد نقد نظام سلطه‌ای است که امکان تعمیق این ارزش‌ها را از بین برده است. وظیفه چپ محکوم کردن ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیست بلکه برعکس تعمیق و گسترش آن در مسیر دموکراسی کثرت‌گرا و رادیکال است.

اگرچه نقطه آغاز کار لاکلائو و موفه مفهوم "گفتمان" فوکو بود، ولی آنها با به کارگیری نظریات متفکرانی همچون سوسور، دریدا، بارت، لاکان، گرامشی و آلتوسر، نظریه بسیار کارآمدی را شکل دادند که انسجام و قابلیت تبیین فوق‌العاده‌ای دارد. با این حال، نظریه لاکلا و موفه فاقد ابزارهای تحلیل معنایی است. اما "تحلیل گفتمان نقشگرا" و "تحلیل گفتمان انتقادی" را می‌توان از ابزارهای کارآمد تحلیل متن تلقی کرد. مطابق رهیافت آن دو مفهوم گفتمان نه تنها زبان بلکه کل حوزه اجتماع را در بر می‌گیرد. همان‌گونه که یک نشانه، وقتی در یک گفتمان مفصل‌بندی شد چنین به نظر می‌رسد که معنای آن ثابت و غیر مبهم است. در حوزه اجتماع نیز ما طوری عمل می‌کنیم که گویا واقعیت اطراف ما ساختی غیر مبهم و ثابت دارد، جامعه، گروه‌ها، هویت‌ها همچون واقعیات عینی به نظر می‌رسند. اما همان‌گونه که نشانه و ساختار زبان ثابت نیستند پدیده‌های اجتماعی نیز انعطاف‌پذیر و قابل تغییراند. از نظر لاکلا و موف گفتمان حوزه‌ای است که مجموعه‌ای از نشانه‌ها در آن به صورت شبکه‌ای در می‌آیند و معنایشان در آنجا تثبیت می‌شود. هر نشانه‌ای که وارد این شبکه می‌شود و در آنجا به واسطه عمل مفصل‌بندی با نشانه‌های دیگر جوش می‌خورد یک "وقته" خواهد بود. معنای نشانه‌های درون یک گفتمان در اطراف یک نقطه مرکزی به‌طور جزیی تثبیت می‌شود. نقطه مرکزی، نشانه برجسته و ممتازی است که نشانه‌های دیگر در سایه آن نظم پیدا می‌کنند و باهم مفصل‌بندی می‌شوند. تثبیت معنای یک نشانه در درون یک گفتمان از طریق طرد دیگر معانی احتمالی آن نشانه صورت می‌گیرد. از این‌رو یک گفتمان باعث تقلیل معانی احتمالی می‌شود. گفتمان تلاش می‌کند تا از لغزش معنایی نشانه‌ها جلوگیری کند و آنها را در یک نظام معنایی یک‌دست به دام بیندازد. معانی احتمالی نشانه‌ها را که در گفتمان طرد می‌شوند حوزه گفتمان گونگی(fild of discoursivity) می‌نامند.

بنابراین براساس نظریه تحلیل گفتمان، هر جامعه متشکل از مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و حداقل دو گفتمان است. هیچ پدیده‌ای و هیچ کردار اجتماعی بیرون از حوزه گفتمانی معنا ندارد. گفتمان‌ها خود از مجموعه‌ای از گزاره‌ها و یا نشانه‌ها تشکیل شده است. در میان این گزاره‌ها، یک گزاره بعنوان دال مرکزی، در هسته و مرکز قرار دارد و گزاره‌های دیگر که از آنها به دال‌های شناور تعبیر می شود در پیرامون و اطراف دال مرکزی حلقه زده‌اند. (گفتمان مجموعه‌ای معنادار از دال‌های بهم مرتبط است که معنای خود را ازصورت‌بندی گفتمانی و در تمایز با گفتمان‌های مخالف به دست می‌آورد. فهم انسان از جهان و عمل او ناشی از گفتمان‌ها است. در جامعه پیوسته نزاع‌های گفتمانی یا نزاع برای تفسیر جهان برقرار است و این نزاع سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند... جهان اجتماعی عرصه امکان و تصادف است. چون گفتمان‌ها همراه با اعمال قدرت و عمل طرد و غیریت‌سازی به وجود می‌آیند و از بین می‌روند. بنابراین هر گفتمان یک نظام معنایی است. گفتمان‌های مختلف در جامعه بر سر خلق معنا، همواره در نزاع وکشمکش بسر می‌برند. هر گفتمان با برجسته کردن خود و طرد گفتمان مقابل به تمام امور و پدیده‌ها، معنای متناسب با دال مرکزی خود می‌بخشد و از رهگذر همین تعارضات نیز کسب هویت می‌کند. هیچ گفتمانی نمی‌تواند دایمی و ابدی و ثابت باشد زیرا در مقابل او همواره گفتمان‌های دیگری است که در تلاش‌اند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و با براندازی این گفتمان، گفتمان جدید با نظام معنایی خاص خود جایگزین کند.

مفاهیم بنیادی نظریه گفتمان لاکلائو و موف :

۱ـ گفتمان : (discourse) صورتبندی مجموعه‌ای از کدها، اشیاء، افراد و... هستند که پیرامون یک دال کلیدی جایابی شده و هویت خویش را در برابرمجموعه‌ای از غیریت‌ها بدست می‌آورند.

۲ـ مفصل بندی : (articulation) هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل اصلاح و تعدیل شود.

۳ـ دال مرکزی : (nodal point) دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی

تشکیل می‌دهد و جاذبه این هسته، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. همه نشانه‌های مفصل‌بندی شده در یک گفتمان از ارزش برابر برخوردار نیست و به انواع گوناگونی تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین این نشانه‌ها "دال مرکزی" است. دال مرکزی نشانه ممتازی است که نشانه‌های دیگر حول آن انسجام می‌یابد. این دال، دال‌های دیگر را حمایت می‌کند و آنها را در قلمرو جاذبه معنایی خود نگه می‌دارد. مثلا آزادی در لیبرالیسم یک دال مرکزی محسوب می‌شود و مفاهیمی چون دولت، فرد و برابری در سایه این دال مرکزی و با توجه به آن معنا پیدا می‌کند.

۴ـ عناصر یا دال‌های شناور : (floating signifiers)

عناصر (Elements) دال‌ها ونشانه‌هایی که معنای آنها هنوز تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف سعی در معنادهی به آنها دارند. عناصر، نشانه‌هایی هستند که در حوزه گفتمان گویی قرار دارند و دارای چندگانگی معنایی هستند. گفتمان‌های مختلف هر کدام در تلاش‌اند تا این عناصر را در درون نظام معنایی خود تبدیل به وقته نمایند. در این حالت نوعی انسداد در معنای نشانه حاصل می‌شود و مانع از نوسانات معنایی آن می‌شود اما این انسداد و انجماد به هیچ وجه دایمی نبوده و انتقال از حالت عنصر به وقته هیچ‌گاه کاملا صورت نمی‌پذیرد و بدین‌ترتیب گفتمان‌ها هیچ‌گاه صددرصد تثبیت نمی‌شوند به گونه‌ای که امکان هرگونه تغییر و دگرگونی معنایی تحتِ تاثیر چندگانگی معنایی حوزه گفتمان گویی از آنها سلب شود. این ویژگی نشانه‌ها موجب می‌شود که به آنها دال شناور گفته شود. به صورت خلاصه اینکه گفتمان‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق تبدیل عناصر به وقته‌ها و تقلیل معانی متعدد یک نشانه به یک معنا و ایجاد نوعی انسداد در معنای نشانه، ابهام معنایی را برطرف سازند. اما این عمل به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست و معنا به‌طور صددرصد تثبیت نمی‌شود زیرا احتمالات معنایی که در حوزه گفتمان گویی وجود دارند همواره ثبات معنا در گفتمان مورد نظر را تهدید می‌کنند. از این‌رو همه وقته‌ها به‌طور بالقوه، بصورت چند معنا باقی می‌مانند و همیشه این احتمال وجود دارد که هر کدام از معانی دیگر، وارد نظم گفتمانی شود. در واقع انسداد و بستگی در معنای یک نشانه عملی موقتی است و زمینه برای برجسته‌سازی معانی دیگر یک نشانه به وسیله گفتمان‌های دیگر همواره مهیا است.

گفتمان‌ها همواره در حال رقابت برای تثبیت معنا هستند، گفتمان‌ها همواره در تقابل با حوزه خارج از خود قرار دارند همواره این احتمال وجود دارد

که شیوه تثبیت معنای نشانه‌ها در یک گفتمان به وسیله شیوه‌های دیگر تثبیت معنا در گفتمان‌های دیگر به چالش کشیده شود.

۵ـ حوزه گفتمان‌گویی : (field of discousivity) حوزه گفتمان‌گویی، محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمان خاص که توسط آن طرد شده‌اند و مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید محسوب می‌شوند. هر دال معانی متعددی می‌تواند داشته باشد و هر گفتمان با تثبیت یک معنا، معناهای بالقوه زیادی را طرد می‌کند. این معانی همچنان موجودند و امکان ظهور در گفتمانی دیگر و شرایطی دیگر را دارند. حوزه گفتمان‌گویی در واقع معانی‌یست که از یک حوزه گفتمان سر ریز، و وارد آن می‌شوند، یعنی معانی‌ای که یک نشانه در گفتمان دیگری دارد یا داشته است ولی از گفتمان مورد نظر و غالب حذف می‌شود تا یکدستی معنایی در آن گفتمان حاصل شود. بنابراین هر چیزی که از یک گفتمان حذف می‌شود و یا خارج از آن است، در حوزه گفتمان‌گویی قرار می‌گیرند.

۶ـ هژمونی : (Hegmony) هژمونی به معنای سلطه و اقتدار است و یک گفتمان زمانی هژمونیک می‌شود که توانسته باشد، تمام دال‌های شناور را در اطراف دال مرکزی هماهنگ و منسجم نماید. و نیز نظام معنایی خود را در اذهان سوژه‌ها ـ انسان‌ها ـ هرچند به صورت موقت تثبیت کرده باشد. "هژمونی" یک گفتمان مبتنی بر انسجام معنایی دال‌های دیگر حول دال مرکزی است. درصورتی‌که یک گفتمان موفق شود با اتکا بر دال مرکزی خود، مدلول‌های مد نظر خود را به دال‌های گفتمانش نزدیک کند، یا به عبارت دیگر، نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی اجتماع هر چند به‌طور موقت تثبیت نماید و رضایت عمومی را جلب کند، آن گفتمان "هژمونیک" می‌شود. اما در صورتی که گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای مختلف، این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل گرفته در ذهنیت جمعی مردم را درهم بریزد، آنگاه این گفتمان هژمونی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین، موفقیت گروه‌های سیاسی به توانایی‌شان برای تولید معنا بستگی دارد.

۷ـ سوژه یا فردیت و عاملیت : این مفهوم از مفاهیم کلیدی نظریه "گفتمان" است. "سوژه" همواره در میان گفتمان‌های مختلف در پی یافتن خویش است. سوژه خود را به واسطه یک چیز خارجی می‌شناسد و این چیز در نظریه "گفتمان" همان "موقعیت‌های سوژه" است که گفتمان‌ها آن را فراهم

می‌آورند. دغدغه اصلی نظریه گفتمانی آن است که چگونه مردم در جوامع، خود را می‌فهمند و عمل می‌کنند. به نظر آلتوسر، این امر توسط رفتارهای ایدئولوژیک ساخته می‌شود. اما نظریه "گفتمان" بر آن است که سوژه‌ها در شرایطی خاص (واگرایی گفتمان‌ها) می‌توانند از طریق مفصل‌بندی و تعیین هویت با گفتمان‌های فرعی، هویت‌ها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نمایند.

۸ـ گفتمان عینیت‌یافته یا گفتمان رسوب کرده : (objective discourse) گفتمان رسوب کرده به گفتمان‌هایی گفته می‌شود که با برجسته‌سازی خود و طرد "غیر"، موقعیت خود را در اذهان سوژه‌ها تا آنجا تثبیت کرده که صورت طبیعی به خود گرفته و هرگونه انتقاد و یا براندازی آن غیر ممکن تلقی می‌شود. گفتمان‌های غالب هرچه در سرکوب و طرد رقیب بیشتر موفق باشد، بیشتر به صورت طبیعی جلوه می‌کند. زیرا ریشه‌های شکل‌گیری گفتمان به فراموشی سپرده می‌شود و وضع موجود به یک وضع کاملا طبیعی نمایانده می‌شود.

الگوی گفتمانی فرکلاف و تئون ون دایک

نورمن فرکلاف و تئون ون دایک با استفاده از مضمون نظریه گفتمان، رهیافت گفتمانی را به حوزه اجتماعی، فکری ـ شناختی و سیاسی در چارچوب تحلیل آن بسط داده و رویکرد انتقادی بدان افزودند. به این لحاظ عمده مباحث آن دو در عرصه تحلیل گفتمان و گفتمان کاوی انتقادی قابل عرضه است.

مطابق دیدگاه فرکلاف تحلیل انتقادی گفتمان (Critical Discourse Analysis) نیز طیف گوناگون و وسیعی از رویکردها و دیدگاهای معتنابهی را در راستای تحلیل اجتماعی گفتمان در بر می‌گیرد. او طی چندین مقاله از آن بسان روش و ایستاری برای تغییرات اجتماعی در جنبه گفتمانی‌شان بهره می‌گیرد. در این رویکرد از CDA (تحلیل انتقادی گفتمان)، سه حوزه تحلیلی، در تحلیل هر فرآیند ارتباطی (تعامل) وجود دارد. الگوی سه لایه‌ای فرکلاف برای تحلیل گفتمانی جنبه‌های زیر را در بر می‌گیرد :

متن (گفتار، نوشتار، نمادهای بصری، یا ترکیبی از همه این موارد)؛ تحلیل متن را شامل دو گونه تحلیل می‌دانم که مکمل یکدیگرند : تحلیل زبان

شناختی، تحلیل بینامتنی.

کردار گفتمانی که شامل تولید و مصرف متون می‌شود و اصطلاح نظم گفتمان را از فوکو (۱۹۸۱) وام گرفته است و از آن برای اشاره به "مجموعه منظم کردارهای گفتمانی مرتبط با یک حوزه اجتماعی خاص مانند سخنرانی، مشاوره و گفتگوی غیررسمی در یک نهاد دانشگاهی و مرزها و روابط میان آنها"

کردار اجتماعی : از نظر فرکلاف، تحلیل این جنبه از یک کردار گفتمانی در قالب تحلیل جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی یک رویداد ارتباطی صورت می‌گیرد.

این طرح با سه بعد تحلیل ایدئولوژی متعلق به "ون دایک" کاملا مشابهت دارد، که به ترتیب عبارتند از :

۱ـ گفتمان

۲ـ اجتماعی ـ شناختی

۳ـ تحلیل اجتماعی (تحلیل ساختارهای اجتماعی)

روش تحلیل گفتمانی فرکلاف (۱۹۹۵) از سه سطح تشکیل می‌شود :

سطح اول) توصیف مجموعه ویژگی‌های صوری که در یک متن خاص یافت می‌شوند می‌توانند بعنوان انتخاب‌های خاصی از میان گزینه‌های (واژگان، دستور، ساخت‌های متنی) موجود در انواع گفتمان‌هایی تلقی شوند که متن از آنها استفاده می‌کند.

سطح دوم) تفسیر تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است. از منظر مفسر ویژگی‌های صوری متن در حقیقت به منزله سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازد و تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر

خواهد بود.

سطح سوم) تبیین مرحله : تبیین متضمن ترسیم چشم‌انداز خاصی در باره دانش زمینه‌ای است که این چشم‌اندازها مشخصا بعنوان ایدئولوژی‌های گوناگون قلمداد می‌شوند. این بدان معناست که پیش‌فرض‌های مربوط به فرهنگ، مناسبات اجتماعی و هویت‌های اجتماعی که خود جزئی از دانش‌زمینه‌ای هستند، توسط مناسبات قدرت، در جامعه یا نهاد تعیین می‌شوند و از نظر نقشی که در مبارزه جهت حفظ یا تغییر روابط قدرت دارند، از منظری ایدئولوژیک نگریسته می‌شوند.

دو نوع تبیین با توجه به نوع "تاکید" قابل ابتیاع است :

نوع اول) گفتمان بعنوان جزئی از مبارزه اجتماعی

نوع دوم) بررسی روابط قدرت تعیین کننده گفتمان‌ها

بنا به رویکرد ون دایک تحلیل انتقادی گفتمان (CDA) نوعی تحقیق تحلیلی گفتمان بشمار می‌رود که اساسا، نابرابری، سلطه و سوءاستفاده از قدرت اجتماعی را [که] در بافت سیاسی و اجتماعی تصویب، بازتولید و با مخالفت (واقع) شده است، مورد مطالعه قرار می‌دهد. با چنین تحقیق مخالفت جویانه‌ای، تحلیل‌گران انتقادی گفتمان موضع صریحی اتخاذ می‌کنند و بنابراین می‌خواهند که نابرابری اجتماعی را درک و افشا کرده و سرانجام با آن به مخالفت برخیزند.

تبار بعضی از اصول CDA را می‌توان در تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت یافت که سابقه آن به قبل از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. تاکید کنونی CDA بر زبان و گفتمان، اصولا با "زبان‌شناسی انتقادی" (بیشتر در کشورهای انگلستان و استرالیا) آغاز شد، که در پایان دهه ۱۹۷۰به ظهور رسیده بود. CDA همچنین همتاهایی در [رویکرد] "انتقادی" بسط یافته در زبانشناسی اجتماعی (sociolinguistics)، روانشناسی و علوم اجتماعی دارد که سابقه

بعضی از آنها به اوایل دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد. CDA نیز ممکن است همچون اصول مد نظر رشته‌های همجوار خود، به مثابه واکنشی در مقابل پارادایم‌های رسمی سلطه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تلقی شود.

CDA یک دستورالعمل، مکتب، یا تخصص در کنار سایر رهیافت‌های مطالعات گفتمانی نیست، بلکه سعی بر آن دارد تا "حالت" یا "رویکردی" متفاوت از نظریه‌پردازی، تحلیل و کاربرد در کل این حوزه، ارایه دهد. ممکن است دیدگاهی کم‌وبیش انتقادی [مشابه] در حوزه‌های مختلفی نظیر پراگماتیسم، تحلیل مکالمه، تحلیل داستان، بلاغت، سبک‌شناسی، زبان‌شناسی اجتماعی، قوم‌نگاری و یا تحلیل رسانه بیابیم.

آنچه برای گفتمان‌کاوان انتقادی حائز اهمیت به نظر می‌رسد آگاهی صریح از نقش خودشان در جامعه است. آنها در ادامه سنتی که منکر احتمال [پیدایش] "علمی فارغ از ارزش" هستند، به این بحث می‌پردازند که علم، به ویژه گفتمان علمی در اصل بخشی از ساختار اجتماعی و متاثر از آن می‌باشد و بر اثر تعاملات اجتماعی (social interaction) ایجاد می‌شوند. آنها بجای انکار یا اغماض از پیوند بین دانش‌پژوهی و جامعه، به دنبال مطالعه این روابط و پایه‌ریزی فعالیت‌های علمی براساس این دیدگاه‌ها می‌باشند. به‌رغم خواست و یا عدم خواست ما، نظریه‌پردازی، تشریح و ایضاح تئوری در تحلیل گفتمان نیز با [زمینه] سیاسی ـ اجتماعی "مرتبط" است. بازتاب نقش دانشمندان در جامعه و سیاست، بخش لاینفکی از کار تحلیلی گفتمان می‌باشد. بدین‌معنا که، تحلیلگران گفتمان به اتفاق گروه‌های مسلط و با همکاری آنها، نسبت به پژوهش اهتمام می‌ورزند.

ون دایک اظهار می‌دارد که تحلیل‌گران انتقادی گفتمان، نمی‌توانند (و نباید) در جایگاه ناظر بی‌طرف، یا خنثی قرار بگیرند. آنها مواضع سیاسی و اجتماعی خود را به صراحت بیان می‌کنند و کار آنان بیشتر موضوع محور است تا نظریه‌محور. گفتمان‌کاوان انتقادی، تحلیل گفتمان را رسالت اخلاقی و سیاسی پژوهشگران متعهد می‌دانند که خواهان تغییر و دگرگونی هستند. ون دایک تحلیل انتقادی گفتمان را در مطالعه سیاسی ـ اجتماعی پدیده‌هایی همچون : نژادگرایی، قوم‌گرایی، جنسیت‌گرایی، نابرابری اجتماعی، سلطه و بازتولید آن، ملی‌گرایی، یهودی‌ستیزی و ... بکار می‌گیرد.

مبانی اصلی CDA در منظومه گفتمانی فرکلاف و وداک (۱۹۹۷: ۲۷۱-۸۰) به صورت زیر خلاصه و ترسیم می‌شوند :

۱ـ CDA مسائل اجتماعی را بررسی می‌کند.

۲ـ روابط قدرت گفتمانی است.

۳ـ گفتمان جامعه و فرهنگ را در بر می‌گیرد.

۴ـ گفتمان کار ایدئولوژیکی انجام می‌دهد؛ اما از آن متمایز است.

۵ـ گفتمان تاریخمند است.

۶ـ ارتباط بین متن و جامعه متعادل می‌شود.

۷ـ تحلیل گفتمان تفسیری و توضیحی است.

۸ـ گفتمان نوعی کنش اجتماعی است.

برخی از متفکرین بر آن هستند که حوزه گفتمانی و نظریات پیرامون آن عمدتا نابسنده بوده و با خلل روبرو است. ون دایک در اشاره به شکاف‌های نظری و روش‌شناختی در تحلیل گفتمان می‌نویسد :"... اولاً رابط بین ساختارهای گفتمانی و بافت اجتماعی جهانی و محلی بندرت آشکار می‌شود و معمولا فقط برحسب مفاهیم شناخت و ایدئولوژی آشکار می‌گردد. بنابراین علی‌رغم مطالعات متعدد تجربی در مورد گفتمان و قدرت، جزئیات نظری چندمنظوره CDA(Multidiciplinary) که باید گفتمان و عمل را با شناخت و جامعه ارتباط دهد هنوز در حد شعار می‌باشند. دوما هنوز بین مطالعات زبان‌شناسی متن و گفتار و رهیافت‌های مختلف در جامعه فاصله وجود دارد. مورد اول معمولاً مفاهیم و تئوری‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی در مورد سوءاستفاده از قدرت و نابرابری را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد، درحالی‌که مورد دوم بندرت در تحلیل مفصل گفتمان مشارکت می‌کند. بنابراین ادغام رویکردهای متفاوت برای رسیدن به یک فرم رضایت‌بخش از CDA چند وجهی از اهمیت خاصی برخوردار است".

تمایز گفتمان از ایدئولوژی

نسبت میان ایدئولوژی و گفتمان همواره میدان تاخت‌وتاز برخی از سیاستمداران و نظریه‌ورزان بوده است. تاثیر و تاثر آن دو از یکدیگر مورد قبول گفتمان‌کاوان انتقادی قرار گرفته است، اما از سوی عده‌ای از اندیشمندان بر تفاوت و تفارق آن دو انگشت گذاشته، و اهمیت عدم به هم‌آمیختگی و خلط آنها را متذکر شده اند. نخستین نظریه نشانه‌شناختی در باب ایدئولوژی را و.ن. ولشنیف در اثر خود مارکسیسم و فلسفه زبان (۱۹۲۹) پرورش داده است. گروهی مدعی‌اند که ولشنیف، بانی چیزی است که از آن پس "تحلیل گفتمان" خوانده می‌شود و به بازار قدرت اجتماعی در درون خود زبان می‌پردازد. چنان‌که جان بی. تامپسون طرح می‌کند که قدرت ایدئولوژیک فقط مساله معنی نیست، بلکه مساله تبدیل کردن معنی به سیخونک است.

برخی همچون ون دایک "گفتمان" را به مثابه یک ایدئولوژی تصور می‌کنند و برخی دیگر ایدئولوژی را متمایز از گفتمان تلقی می‌نمایند. تاملی مفهومی در این باب مبین تمایزهای اساسی "گفتمان" از "ایدئولوژی" است :

۱ـ گفتمان از چارچوب‌های نظری مستحکم برخوردار نیست، بخلاف ایدئولوژی

۲ـ گفتمان موقتی است و از دوام و پایداری برخوردار نیست، و حال آنکه ایدئولوژی از استواری و ثبات بهره‌مند است.

۳ـ گفتمان در درون خود، ممکن است از انسجام منطقی برخوردار نباشد، بخلاف ایدئولوژی

۴ـ گفتمان در سطح اتفاق می‌افتد، برخلاف ایدئولوژی.

تحلیل گفتمانی ناچار از طرح چند دستگی فرهنگی یا سیاسی و یا امنیتی است و نگاهی گسستی به عناصر اجتماعی دارد. با این حال، تحلیل گفتمانی می‌تواند روش تحلیلی مناسبی برای وضعیت موجود ایران تلقی شود، مشروط بر آنکه :

تحلیلگر گفتمان با عرضه آمارهای غیررسمی و جهت‌دار به ارائه تحلیل جانب‌دارانه نپردازد و یا آنکه تحلیل با پیش‌زمینه فکری سیاسی تحلیلگر ارائه

نشود. شناخت درست هر گفتمان منوط به ترسیم درست مرزهای سیاسی است. هویت سوژه و هویت گفتمان یا هویت جمعی هر دو به واسطه تقابل میان درون و بیرون شکل می‌گیرند. هویت سوژه به واسطه تعارض میان ناخودآگاه او و اجتماع اطرافش شکل می‌گیرد و هویت گفتمان به واسطه دشمن و غیر. در حقیقت، هویت به واسطه غیریت و غیریت‌سازی شکل می‌گیرد. به سخن دیگر گفتمان‌ها در یک رابطه تنازعی شکل می‌گیرند و اساسا هویت‌اش برآمده از همین نزاع و تخاصم است. هر گفتمانی تنها در مقایسه با دیگر گفتمان‌ها هویت می‌یابد. یعنی "غیر" در ایجاد و تثبیت هویت گفتمان نقش تعیین کننده‌ای دارد، و این غیرها نیز همواره در صدد ساختارشکنی و یا به تعبیر دریدا شالوده‌شکنی گفتمان مسلط و لذا هر لحظه احتمال براندازی گفتمان مسلط توسط گفتمان‌های طرد شده و به حاشیه رانده شده وجود دارد. گفتمان‌ها در دوره‌های مختلف در معانی دال‌ها، تجدید نظر و از این طریق خود را بازسازی می‌نمایند. از این جهت اگر گفتمان‌ها نتواند خود را بازتولید کنند، توسط گفتمان‌های دیگر ترد و احیانا از بین خواهند رفت. همچنین گفتمان‌ها از وجهی تاریخمند برخوردارند، ممکن است گفتمان در یک ناحیه و یا دوره‌ای از زمان و مکان خاص گفتمان هژمون باشد و تمام افکار و باورها، نگرش‌ها و نظام اخلاقی از آن تغذیه کند، اما در جامعه‌ای دیگر و یا شرایط زمان و مکانی دیگر از جمله گفتمان‌های حاشیه‌نشین باشند.

منازعات معنایی میان گفتمان‌ها پیوسته در جریان است. هر گفتمانی در تلاش است با طرد معنای "دیگری" معنای "خودی" را حفظ کند. لذا هر گفتمانی در صدد تسخیر ذهن واژه‌ها در جامعه است، جنبه‌ای از این امر در سلطه معنایی بر افکار عمومی به مثابه بهترین شیوه اعمال قدرت بازتابنده می‌شود.

برایان فی بر آن است که در تاریخ توالی مقاطعی است که در هر مقطع سیستم یا نظام گفتمانی متفاوتی مسلط است. هر یک از این نظام‌ها واجد منطق درونی خاص خود هستند و بنابراین نظام‌های گفتمانی مسلط، با طرد، حذف و کنارگذاری دیگر نظام‌ها هویت‌های جمعی و نظام‌های دانش را برمی‌سازند. از این دیدگاه، کنشگران و عاملان نه تنها بانی تغییرات تاریخی نیستند، بلکه اساسا خود محصول نظام‌های گفتمانی مسلط هستند. به همین دلیل جهت درک تاریخی از حوادث، رویدادها و پدیده‌های اجتماعی لازمه تحلیل گفتمانی است.

از سوی دیگر، ایجاد رابطه خصمانه برای تاسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی است. در نظریه "گفتمان" لاکلا و موفه، مبارزه بر سر خلق معنا همواره نقشی محوری داشته است. در چارچوب این نظریه، نزاع و تقابل بر کل جامعه سایه انداخته و نیروی پیش برنده آن است. هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کاملا شکل بگیرد و تثبیت شود؛ زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگری است که سعی دارند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و خط‌مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه دهند.

در تعریفی بی‌طرفانه و خنثی که ون دایک (۲۰۰۲) از ایدئولوژی ارائه می‌دهد، ایدئولوژی می‌تواند مثبت یا منفی باشد. در واقع ون دایک (۲۰۰۲) تعریفی بی‌طرفانه و خنثی از ایدئولوژی ارائه می‌کند که می‌تواند مثبت یا منفی باشد : ایدئولوژی در حالت منفی سازوکار مشروعیت‌بخشی به سلطه محسوب می‌شود و در حالت مثبت برای مشروعیت‌بخشی به مقاومت در برابر سلطه و نابرابری‌های اجتماعی به کار می‌رود که ایدئولوژی‌های فمینیستی و ضدنژادپرستی از این جمله‌اند. در حالت منفی، سلطه از طریق ایدئولوژی در گفتمان بازتولید می‌شود. فرایند بازتولید در دو مرحله صورت می‌گیرد : فرایند تولید گفتمان که هژمونی وارد زبان می‌شود، روی ساختارهای زبانی تاثیر می‌گذارد و فرایند درک گفتمان که هژمونی اذهان مخاطبان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بازتولید سلطه در گفتمان به‌طور روزمره و نامحسوس صورت می‌گیرد به گونه‌ای که کاملا طبیعی و قابل قبول به نظر می‌رسد، در ناخودآگاه مردم جای می‌گیرد و بدیهی فرض می‌شود. بدین‌ترتیب این نوع طبیعی‌شدگی روابط قدرت و سلطه قدرتمندان بر ضعیفان موجب فریب مردم خواهد شد و اینجاست که لزوم تحلیل گفتمان انتقادی احساس می‌شود؛ هدف تحلیل انتقادی گفتمان از یکسو بررسی و تحلیل گفتمان و آشکار کردن روابط قدرت پنهان، رازگشایی فرایندهای ایدئولوژیکی موجود در گفتمان و شفاف‌سازی معانی زیرساختی آنها و طبیعی‌زدایی آن و از دیگر سو افزایش آگاهی مردم نسبت به رابطه زبان و قدرت و به ویژه نسبت به این است که زبان چگونه در ایجاد سلطه برخی بر برخی دیگر سهیم است؛ زیرا همان‌طور که فرکلاف معتقد است : "آگاهی اولین قدم به سوی رهایی است". بدین‌سان CDA موجب بیداری ناخودآگاه افرادی می‌شود که ناآگاهانه موجب تثبیت روابط قدرت نابرابر و مشروعیت‌بخشی بدان‌ها می‌گردند.

جمع‌بندی

حیطه وسیع مباحث دربرگیرنده گفتمان، مانع از اقامه تعریف مشخصی درباره آن می‌شود. هر گفتمانی در یک فضای سیاسی شکل می‌گیرد. به این معنا که بر اعمال قدرت، وادارکردن دیگران به اطاعت از خود، خصومت و طرد دیگری استوار است. در گفتمان و آنالیز آن کلام و متون، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و تلاش بر آن است تا با بازنمایی صورت‌بندی‌های ایجابی و سلبی مضمر در آن، و توصیف و تبیین آن با زمینه‌های برسازنده‌اش کارویژه‌هایش معناکاوی، توجیه و تبیین گردد. در این فرایند مقوله زبان از جایگاه و نقش اساسی برخوردار است. بررسی سازوکار انعکاس اندیشه در گفتمان تلازم کلام با کارکرد اجتماعی (social practice) در گفتمان برجسته شده است. گفتمان‌کاوی عبارت است از تعبیه فراگرد مناسب و اعمال آن در کشف و تبیین ارتباط گفتار با کارکردهای فکری ـ اجتماعی. بدیهی است کارکردهای فکری ـ اجتماعی کنشگران متاثر از فرادیدهای کلی و جمعی در ساخت جامعه است. تجلی و بازتابندگی (reflexity) این دیدگاه‌ها به مثابه کارکرد فکری ـ اجتماعی از طریق مولفه‌های خاصی در متن صورت می‌گیرد که از آن با عنوان ساختارهای گفتمان مدار (discoursive structures) تعبیر شده است؛ به این جهت است که حسب ایستار نورمن فرکلاف تحلیل گفتمان در پی کشف و تبیین ارتباط بین ساختار دیدگاه‌های فکری ـ اجتماعی و ساختارهای گفتمان‌مدار است. در این کنکاش معنای کلام را باید در قواعد و موازین شکل دهنده گفتمان و آموزه‌های آن جستجو کرد. و حتی کسب هویت اجتماعی خاص منوط به تعمیق شخص در سازوکارهای گفتمان حرفه‌ای خاص می‌باشد که ملکه ذهن شده است. از طرفی بینش و نگرش‌های نامتعارفی از قبیل نژادپرستی، قوم‌گرایی، سلطه ایدئولوژی گروهی، نابرابری و... در قالب گفتمان بازتولید و بازسازی می‌شوند.

به هر روی مکتب تحلیل گفتمان، با نقش معناداری رفتارها و ایده‌های اجتماعی در زندگی سیاسی سروکار دارد. این مکتب به تحلیل شیوه‌ای می‌پردازد که طی آن سیستم‌های معانی یا "گفتمان‌ها" فهم مردم از نقش خود در جامعه را شکل می‌دهند و بر فعالیت‌های سیاسی آنان تاثیر می‌گذارند. مفهوم گفتمان در بسیاری از رشته‌ها و رهیافت‌ها از زبان‌شناسی تا ادبیات و فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. تحلیل گفتمان در معنای فنی‌تر خود به

مجموعه‌ای بی‌طرف از ابزارهای روشن‌شناسی برای تحلیل کلام‌ها، نوشته‌ها، مصاحبه‌ها و غیره اشاره دارد. در اینجا مفهوم گفتمان صرفا متنی یا زبانی است. اما در مقابل، برای تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، مانند فوکو، فرماسیون‌های گفتمانی به مجموعه‌های عادی ایده‌ها و مفاهیم که مدعی تولید دانش در جهان هستند، اشاره دارند. نورمن فرکلاف ، ون دایک و وداک از پیشتازان این رویکرد به شمار می‌روند.

همان‌طورکه پیشتر اشاره شد مکتب گفتمان، پیوندی آشکار با پست‌مدرنیسم دارد و پست‌مدرنیسم شامل دامنه گسترده‌ای از نظریه‌پردازانی چون میشل فوکو، ژاک دریدا، ژاک لاکان ، ژان بودریار، ویلیام کونولی، ژان فرانسوا لیوتار و ریچارد رورتی می‌شود. گستره تحلیل انتقادی از طریق گفتمان را می‌توان در گزاره‌های زیر، به اجمال، تبیین کرد :

تحلیل انتقادی گفتمان مشکلات اجتماعی را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد.

ـ روابط قدرت، گفتمان مدار هستند.

ـ گفتمان نوعی رفتار اجتماعی تلقی می‌گردد.

ـ گفتمان هم تفسیری است و هم توجیهی.

ـ گفتمان کنش ایدئولوژیک انجام می‌دهد.

ـ رابطه بین متن و جامعه از دیدگاه گفتمان مستقیم و خطی نیست.

ـ گفتمان جامعه و فرهنگ را بر می‌سازد.

نکته‌ای که اشاره به آن ضروری است فراز و فرود گفتمان‌ها و فروپاشی شاکله‌های گفتمان‌مدار است. همان‌گونه که میشل فوکو و نیز نورمن فرکلاف

می‌گویند گفتمان‌ها همیشه در بستر قدرت و آغوش ایدئولوژی بدنیا می‌آیند و رشد و پرورش می‌یابند. این گفتمان‌ها برای مدتی، گفتمان‌های دیگر را به حاشیه رانده و خود بعنوان نظام معنای مسلط بر جامعه حکومت می‌کند. اینکه عمر یک گفتمان چقدر باشد، در کنار عوامل دیگر، قدرت بازتولید نظام معنای توسط گفتمان، بسیار مهم است. به گونه‌ای که هرگاه گفتمانی، از بازتولید خود عاجز شود و قدرت معنابخشی خود را از دست بدهد، از همان زمان در سراشیبی سقوط قرار گرفته و سرانجام از میدان کنار رفته و یکی ازگفتمان‌های رقیب جایگزین آن خواهد شد؛ از این منظر ما شاهد ظهور و سقوط گفتمان‌ها خواهیم بود.

در این نوشتار به اجمال سه حوزه کاوش و مطالعه گفتمان مورد بررسی و توصیف قرار گرفت؛ این سه عبارتند از : نظریه گفتمان، تحلیل گفتمان (گفتمان‌کاوی) و تحلیل گفتمان انتقادی. هرگونه بحث و تبیینی در دورنمای این سرفصل مستلزم تفکیک و تمایز این سه حوزه از همدیگر است؛ غالبا در کاربرد روزمره این سه حوزه با همدیگر خلط گردیده و بنابراین، کلیت مضمون گفتمان با ابهام و دگردیسی آشکاری مواجه می‌گردد. خلط مفاهیم و آشفتگی ناشی از آن منجر به استعمال غلط و استنتاج غیر منطقی از این مقوله می‌شود به گونه‌ای که نوعی سرگشتگی را با خود به همراه خواهد داشت. گفتمان و فراگردهای آن اگرچه دارای وجوه اشتراکی با مقولات و مفاهیمی نظیر پارادایم، ایدئولوژی، ژانر، دیالوگ، مکاتب و نحله‌های فلسفی ـ سیاسی و... است با این وجود دارای نقاط افتراق و امتناع اساسی از آنهاست. بکارگیری روش تحلیل گفتمانی در تحلیل‌های سیاسی مستلزم دقت و شناخت بیشتری از مبادی و کارویژه‌های نظریه گفتمان است. به این لحاظ تعمق و تامل فزاینده‌ای در کاربست آن در عرصه عمومی و سیاسی ضروری می‌نماید.

یادداشت :

شایان ذکر است که در این نوشتار به گونه‌ای آزاد از مطالب منابع مورد ارجاع بهره گرفته شده است.

منابع و مآخذ:

ـ آقا گل زاده، فردوس(۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی، تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ـ دایان، مک دانل(۱۳۸۰). نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، فرهنگ گفتمان.

ـ تاجیک، محمدرضا(۱۳۷۹). مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمان، تهران: فرهنگ گفتمان.

ـ تاجیک، محمّدرضا(۱۳۸۳). گفتمان، پادگفتمان و سیاست، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

ـ تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)، تهران، فرهنگ گفتمان.

ـ سلطانی، علی اصغر(۱۳۸۴). قدرت گفتمان و زبان، تهران : نشر نی .

ـ تاجیک، محمد رضا(۱۳۷۹). "بنیامتن‌ها و بیناتمدن‌ها"،آفتاب یزد،شماره ۱۸۹:۳۰ شهریور

ـ سلطانی، سید علی‌اصغر(۱۳۸۶). "تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش"، فصلنامه علوم سیاسی، قم، دانشگاه باقرالعلوم، ش ۲۸.

ـ شیخی، غفور(۱۳۸۶). برگرفته از سایت : aspx.۲۰-http://searches.blogfa.com/post

ـ فرکلاف، نورمن(۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان، گروه مترجمان، فاطمه شایسته، پیران و دیگران، تهران : مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

ـ لسناف، مایکل اچ(۱۳۸۰). فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران.

ـ ون دایک، تئون(۱۳۸۲). مطالعاتی در تحلیل گفتمان، گروهی از مترجمان، تهران : مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چاپ اول.

ـ ون دایک، تئون(۱۳۸۸). تحلیل انتقادی گفتمان چیست؟، ترجمه جلال حاجی زاده، فصلنامه روژه ف،شماره آخر.

ـ یارمحمدی، لطف الله(۱۳۸۳). گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، تهران : انتشارات هرمس، چاپ اول.

ـ http://s-haghighat.ir/index4.php?key=135&PHPSESSID=6f7e597c2d165dbc43ab362bd6aed840

ـ van Dijk, T. A. (1984). Prejudice in Studies. London: Sage.Discourse. Amsterdam: Benjamins. Weaver, C. A., Mannes, S. and Fletcher, C.

ـ van Dijk, T. A. (1987). Communicating R. (eds). (1995). DiscourseRacism: Ethnic Prejudice in Thought and Comprehension. Essays in Honor ofTalk. Newbury Park, CA: Sage. Walter Kintsch. Hillsdale, NJ: Erlbaum.

ـ van Dijk, T. A. (1993a). Elite Discourse and O'Barr (eds), Language and PowerRacism. Newbury Park, CA: Sage.

ـ Foucult. m (1972).the archee eology of know lodge tran slated by a . she ridan clondon:rout ledge.{1962}p.117.

ـ Wodak, R. (1996). Disorders of Discourse. use of Bonn's Politicians). Stuttgart:London: Longman. Kohlhammer

ـ www.discourses.org/OldArticles/Critical%20discourse%20analysis.pdf.